

بینامتنیت

بخش نخست

● حمید حیاتی

hamidhaliati@gmail.com

عقیده متعارف بر این است که هر متن ادبی می‌بایستی دارای معنی باشد. فرایند اخذ معنی توسط مخاطب از متن را تأویل یا خوانش می‌نامند اما با وجود ظاهر بدیهی؛ این عقیده در نظریه ادبی و فرهنگی معاصر به چالش کشیده شده است. روی هم رفته، آثار ادبی براساس نظام‌ها، رمزگان‌ها و سبتهای ایجاد شده توسط آثار ادبی پیشین بنامی‌شوند دیگر نظامها و رمزگان و سبتهای هنری در شکل‌گیری معنای یک اثر ادبی حایز اهمیت هستند و اصولاً بدون در نظر گرفتن آنها ما قادر به دریافت معنی از متن نمی‌بودیم. این نشان می‌دهد که متن‌ها، خواه ادبی خواه غیرادبی فاقد هرگونه معنای مستقل هستند. متون در واقع متشکل از همان چیزی هستند که نظریه‌پردازان امروزی آن را امر بینامتنی می‌نامند. در واقع تآویل یا خوانش متن زبانی همان نظامها، رمزگان و سبتهای فرهنگی است که ما آن‌ها را کشف معنی می‌دانیم به تعبیری بینامتنیت، همان نظریه ادبی و فرهنگی مدرن، در زبان‌شناسی قرن بیستم است که ریشه در کار زبان‌شناس معروف فردینان دوسوسور دارد.

سوسور در دورهٔ زبان‌شناسی عمومی که در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت پار دیگر به این برسش بنیادین پرداخت که نشانه زبان‌شناختی چیست؟ او با تقسیم نشانه به اجزایش، نشانه را همچون سکهای انگشت که یک روی آن دال (صوت - تصویر) و روی دیگر آن مدلول (مفهوم) است، این‌گونه نشانه غیرارجعی معنیت و نشانهٔ حاکی از ارجاع یک واژه به یک شیء در جهان نبوده بلکه آمیزش دال و مدلول است. در انگلیسی واژه tree را به خاطر آن به کار نمی‌بریم که لفظاً به تشبیهی درخت‌مانند در جهان اشاره دارد بلکه کاربرد دال آن (tree) نمایی‌کننده یک مفهوم معین است. پس در این صورت باید نتیجه بگیریم که نشانه‌ها اختیاری‌اند و معنایندی‌شان نه به خاطر کارکردی ارجعی، بلکه به خاطر کارکردشان در نظام زبانی موجود در هر موقعیت زمانی است. این زبان موجود در هر وهلهٔ زمانی است که به عنوان نظام همزمانی زبان مورد استناد قرار می‌گیرد. نه عنصر در زمانی زبان که در طول تاریخ تحول می‌یابد. آسان‌ها به هنگام سخن گفتن یا نوشتن شاید بر این باور باشند که در حال ایجاد روابط ارجعی‌اند اما در واقع در کار ایجاد ارتباط زبان‌شناختی خاصی - (parole/پارول) برآمده از نظام همزمانی و موجود زبان - (langue/لانگ)‌اند. مرجع نشانه نه خود جهان بلکه همین نظام است. بارت می‌گوید: لانگ جزء اجتماعی زبان است. چیزی که فرد نمی‌تواند آن را خلق کرده یا تغییرش دهد. لانگ اساساً آگرمی جمع می‌است که برای برقراری ارتباط، باید کلاً آن را پذیرفت. سوسور به دو محور اساسی در نظام زبان (لانگ) اشاره می‌کند - محور همشنینی که حاصل گزینش اصوات از همدیگر است مانند واژه درخت از میان اصوات رخت و بخت و تخت - و محور جانشینی بزرگین و واژه‌های مشخص از میان واژه‌های ممکن است. هرپاره زبانی (پارول) توسط فرآیندهای آمیزش در راستای محور همشنینی و فرآیندهای گزینش در راستای محور جانشینی ایجاد می‌شود. سوسور در دوره زبان‌شناسی عمومی می‌نویسد: در زبان تنها تفاوت‌ها وجود دارد. حتی مهم‌تر؛ یک تفاوت عموماً خود حاکی از اجزای مثبتی است که تفاوت مذکور میان آن دو برقرار می‌شود؛ اما در زبان تنها تفاوت‌هایی عاری از اجزای مثبت وجود دارند. چه دال را در نظر بگیریم و چه مدلول را زبان حایز آیندها یا اصواتی نیست که موجودیتشان مقدم بر نظام زبانی باشد، بلکه تنها حایز تفاوت‌های مفهومی و آوایی نشأت گرفته از آن نظام است. سوسور، در



متون متشکل از همان چیزی هستند که نظریه‌پردازان امروزی آن را امر بینامتنی می‌نامند. در واقع تآویل یا خوانش متون زبانی همان نظامها، رمزگان و سبتهای فرهنگی است که ما آن‌ها را کشف معنی می‌دانیم به تعبیری بینامتنیت، همان نظریه ادبی و فرهنگی مدرن، در زبان‌شناسی قرن بیستم است که ریشه در کار زبان‌شناس فردینان دوسوسور دارد

دوره زبان‌شناسی عمومی علم جدیدی را متصور می‌شود که به بررسی حیات نشانه‌ها در جامعه خواهد پرداخت. او این علم را سیمولوژی (نشانه‌شناسی) می‌نامد. نشانه‌شناسی با چرخش زبان‌شناختی سوسوری طرز تلقی‌های مختلفی در علوم انسانی ایجاد کرد که می‌توان آن را یکی از خاستگاه‌های نظریه بینامتنیت دانست. مختل باختین نظریه‌پرداز ادبی روس در رویکرد خود به زبان نظری منقولات با سوسور داشت. شگفتی زمینه‌های اجتماعی تبادل کلمات امری است که اهم توجه او را به سوی خود جلب کرد. اگر سرشت رابطه بنیاد کلام برای سوسور از در نظر گرفتن زبان به عنوان یک نظام عمومیت یافته و انتزاعی است، از نظر باختین این سرشت از موجودیت کلام در عرصه‌های اجتماعی مختلف ناشی می‌شود، که خود موجد ایده بینامتنیت است. با این حال نه سوسور و نه باختین اصطلاح بینامتنیت را در آثار خود به کار برده و اعتبار ابلاغ این واژه تصب زولیا کریستوا می‌شود. وی تحت تأثیر آراء این دو نظریه‌پرداز بود و می‌خواست نظریات عمده آن‌ها را با یکدیگر تلفیق کند. که بعداً به آن خواهیم پرداخت. پس از سوسور، نشانه زبان‌شناختی دیگر یک واحد نامتحد، غیر ثابت و رابطه بنیاد بوده، فهم این نکته ما را به شبکه گسترده‌ای از روابط، تشابهی و تقارنی، رهنمون می‌سازد که نظام همزمانی زبان را شکل می‌دهند. این نکته هر چند در مورد کل زبان است ولی در مورد نشانه ادبی نیز صدق می‌کند. کار مؤلفان آثار ادبی صرفاً گزینش واژه‌ها از میان یک نظام زمانی نبوده، آنان بی‌نگاه، صورت‌های متنوع زائری، خصوصیت شخصیتی، تصویرپردازی‌ها، شیوه‌های روایت‌گری و حتی عبارات و جملات را هم از میان متون ادبی پیشین و از سنت ادبی برمی‌گزینند. مثلاً اگر یک مؤلف ملون شخصیتی شیطانی را در متن خود به نمایش بگذارد، به احتمال قوی پیش‌تر با نامود جان میلتون از شیطان در شعر روانی بهشت گفتند. راه منظر جلسته تا هر تصور لفظی و واقعی دیگری از ابلیس مسیحی را همان‌گونه که بارت و دیگران بحث کرده‌اند. حتی ملون ظاهر واقع‌گرا که نیز معنای خود را نه از بازنامه‌ی مستقیم جهان فیزیکی بلکه از رابطه خود با متلف‌های ادبی و فرهنگی می‌گردد. با در نظر گرفتن چنین رویکردی به متون می‌توان گفت که یک اثر ادبی دیگر حاصل افکار اصیل یک مؤلف نبوده و صرفاً به‌شکل یک بازآفرینی از متون ادبی پیشین است. حاصل چنین نگرشی لاجرم ما را به این کشفیه رهنمون می‌کند که رولان ریسه در نظام درهم‌تنیده متون دارد. حاصل چنین نگرشی لاجرم ما را به این کشفیه رهنمون می‌کند که رولان بارت تحت عنوان مرگ مؤلف از آن یاد می‌کند. بارت در این مورد می‌گوید: اکنون می‌دانیم که یک متن رشته کلماتی عرضه دارنده یک معنای واحد انگارانه، واحد «پیام» (مؤلف - خدا) نبوده، بلکه فضایی چند تعدی است که در آن طیف متنوعی از نوشته‌ها، بی‌آن‌که هیچ‌یک اصیل باشند، درهم‌آمیخته و با هم مصاف می‌شوند. متن بافتی از نقل قول‌های برگرفته از مراکز بی‌شمار فرهنگ است. نویسنده تنها می‌تواند به تقلید از حالتی برخورد کند که همواره پیشین بوده، و هیچ‌گاه اصیل نیست. تنها توان او به‌هم‌آمیختن نوشته‌ها و رویارویی ساختن برخی با برخی دیگر، به گونه‌ای است که هرگز بر هیچ‌یک از آن‌ها استوار نشود. اگر او بخواهد خود را بیان / برون فکشی کند، مستقیم نباید بداند که آن «چیزه درونی‌ای که در اندیشه مترجمان» آن بوده خود تنها یک لکت‌نامه اصیل ساخته است که هر کلماتش تنها از طریق کلمات دیگر قابل توضیح است و این روند تا بی‌نهایت ادامه دارد. در این‌جا اشاره صریح بارت این است که معنای کلام مؤلف نه از آگاهی بلکه از جایگاه آن کلام در نظام‌های زمانی - فرهنگی است. هر کلمه‌ای که مؤلف به کار می‌گیرد، هر جمله، هر بند، به‌کل متنی که می‌آفریند ریسه در نظام زمانی دارد که خود برآمده از آن بوده و از این رو معنای خود را نیز براساس همین نظام کسب می‌کند. این نوع نگرشی که توسط بارت مطرح شده همان نگرشی است که نظریه‌پردازان همیصر او آن را نگرش بینامتنی نامیده‌اند. همان‌طور که اشاره شد اصطلاح بینامتنیت نخستین‌بار در آثار زولیا کریستوا مطرح شد و دوره زمانی آن از واسط تا اواخر دهه شصت فرانسه می‌باشد. آثار کریستوا در این زمان در کنار آثار بسیاری از دیگر متفکران

نویسنده تنها می‌تواند به تقلید از حالتی بپردازد که

همواره پیشین بوده، و هیچ‌گاه اصیل نیست. تنها توان او

به‌هم‌آمیختن نوشته‌ها و رویارویی ساختن برخی با برخی

دیگر، به گونه‌ای است که هرگز بر هیچ‌یک از آن‌ها

استوار نشود. اگر او بخواهد خود را بیان / برون فکشی

کند، مستقیم نباید بداند که آن «چیزه درونی‌ای که در

اندیشه مترجمان» آن بوده خود تنها یک لکت‌نامه

اصیل ساخته است که هر کلماتش تنها از طریق کلمات

دیگر قابل توضیح است

بینامتنیت

پساختارگرایی بحث‌انگیز نظیر ژاک لاکان، ژاک دریدا، رولان بارت، میشل فوکو و لویی آلتوسر قرار می‌گیرد. از نظر به‌پردازی که گریسوا سبار متأخر از او بود می‌توان از باختن نام برد. باختن بر زمینه‌های اجتماعی، مطلقیت و گروه‌های خاص به‌کاربرندگان زبان تأکید داشت. با آن‌که فرمالیسم در صدد تشریح ادبیته آثار ادبی و زبان‌شناسی سوسوری در صدد تبیین زبان به عنوان یک نظام همزمانی بوده، به‌زعم باختن هر دو رویکرد این نکته را نادیده می‌گیرند که زبان در موقعیت‌های مشخص موجودیت دارد. باختن می‌گوید: زبان‌شناسی سوسوری بدون چنین توجهی به خصوصیت اجتماعی، همچنان در حد چیزی می‌ماند که می‌توان آن را معینیت‌گرایی انتزاعی خواند و واژه وجهه اجتماعی و انسان‌مدار خود را از دست می‌دهد. باختن می‌نویسد: نه تنها گفته، بلکه نفس اجرای آن دلالت و اهمیت تاریخی و اجتماعی دارد همچنان که در کال نفس تحقق آن در این‌جا و آن‌جا و اکنون در یک شرایط مفروض، در یک وهله تاریخی معین و تحت شرایط اجتماعی مفروض از چنین دلالت و اهمیتی برخوردار است. نفس حضور گفته به لحاظ تاریخی و اجتماعی دلالت‌گر و حایز اهمیت است. زبان‌شناسی انتزاعی سوسور زبان را از ماهیت مکالمه‌ای‌اش تهی می‌سازد. ماهیتی که دربرگیرنده سرشت اجتماعی، ایدئولوژیک، سوزهمجو و سوزمنگر زبان است. حرف باختن در نهایت این است که زبان در ارتباط کلامی ملموس و نه در نظام زبان‌شناختی انتزاعی زبان یا در روان فردی گویندگان حیات و تکامل می‌یابد و در واقع موقعیت زبان یک وضع سیورثی داشته که نهان و آشکارش در موقعیت‌های اجتماعی است. فر این‌جا آن‌چه به نظر مدعی می‌رسد جنبه خطاب‌وارگی کلام و گفته است که بایستی گرایشگاه مطالعه زبان باشد. باختن می‌گوید: جهت‌گیری کلام به‌سوی مخاطب بی‌نیاهت حایز اهمیت است. در واقع، کلام یک کنش دو سویه است این کنش همان اندازه که یا خود کلام تعیین می‌شود یا توجه به طرف خطاب معین می‌گردد. این کنش در قالب کلام، حقیقاً حاصل رابطه متقابل میان گوینده و شنونده، میان خطاب‌کننده و خطاب‌شونده است هر همة کلامها بیانگر «یکی» در رابطه با دیگری‌اند. من قالب کلامی خود را از دیدگاه دیگری، نه‌ایناز از دیدگاه اجتماعی که به آن تعلق دارم اخذ می‌کنم. کلام پلی است که بین من و دیگری زده می‌شود. اگر یک‌سری این پل به من ممکن است، سر دیگر آن به مخاطبم انکار دارد. کلام قلمرویی است که هم خطاب‌کننده و هم مخاطب، هم گوینده و هم طرف‌سخن‌اش در آن سهیم‌اند. اشاره باختن در این‌جا همان چیزی است که وی زائر گفتاری می‌نامد و تفاوت‌ها را در طنین و آهنگ کلام معین می‌یابد. مثلاً ما در خوش‌آمدگویی به رئیس یک مؤسسه با خوش‌آمدگویی به یک دوست طنین و آهنگ کلام یکسانی به‌کار نمی‌بریم. واژه‌هایی که ما برمی‌گزینیم در هر موقعیت خاصی خبایز یکدیگر بودگی، در رابطه با خوداند. باختن می‌گوید: گوینده آدم کتب مقدس نیست که تنها با موضوعات بکر و هنوز نام‌نیافته سر و کار داشته و برای نخستین‌بار نامی به آن‌ها بدهد. در واقعیت... هر گفته‌ای علاوه بر مضمون خاص خود، همواره به شکلی از اشکال به گفته‌های از دیگران که مقدم بر آن گفته بوده‌اند (به مفهوم گسترده کلمه) پاسخ می‌دهد. گوینده (آدم) نیست و بنابراین سوزهم گفتار از خود به‌صورت عرصه‌ای درمی‌آید که نظرات وی در آن‌جا با نظرات شراکای‌اش (در گفتگو یا بحث، بر سر وقایع روزمره)، یا با دیگر دیدگاه‌ها، جهان‌بینی‌ها، گرایش‌ها، نظریه‌ها و امثال (در سبب ارتباط فرهنگی) مقارن می‌شود. جهان‌بینی‌ها، گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و نظرات همواره بیانی کلامی دارند. این همه گفتار دیگران (به شکل شخصی یا غیرشخصی) است، و جز در گفته نمی‌تواند انعکاسی یابد. گفته نه تنها موضوع خود، بلکه گفتار دیگران درباره آن، را مورد توجه قرار می‌دهد. همین درک دگرپندگی زبان است که مبین مهم‌ترین مفهوم باختنی یعنی مکالمه‌گرایی، بوده و نشانگر سرشت بینامتنی آن مفهوم می‌شود. به نظر باختن، مکالمه‌گرایی از مولفه‌های همة زبان‌ها است. البته این امکان

